

# جا پای خدا!

محمد رضا سنگری

وقتی این نکته را دریافتیم که «اثر» و «آثار» یا رد پای خدا ریشه قرآنی دارد، شعر سهراب سپهری برایم آینه‌تر شد و ژرفا و زیبایی‌اش افزون‌تر؛ وقتی می‌گوید:

مردم بالادست چه صفایی دارند  
چشمه‌هاشان جوشان  
گاوهاشان شیرافشان باد  
من ندیدم دهشان  
بی‌گمان پای چپرهاشان  
جا پای خداست ...

درست است که دنیای آرمانی سهراب سپهری «ده بالادست» است و مدینه فاضله‌ای که جای پای خدا، پای خانه‌های ساده و کپرهاشان پیداست اما این «جزء» روایت «کل» است؛ یعنی حضور روشن خدا در تاروپود زندگی آرمان شهر یا آرمان روستای شاعران: شاعرانی که باز به قول سهراب «وارث آب و خرد و روشنی‌اند».

هنر، داشتن چشمی است که «وضوح جای پای خدا» را دریابد. صدای پای او را در لحظه‌ها، بوی او را در گل‌ها، سبزه‌ها، آب، ابر، آفتاب و همین نزدیکی در «خود» ببیند، و مگر جای پای خدا در وجود ما پیدا و آفتابی نیست؟

اثر رحمت او و جای پای لطف و مهربانی او تنها در وجود جسمانی ما نیست که در وجود روحانی ما نیز هست. آیا معلم بودن ما جای پای رحمت خدا بر گستره زندگی ما نیست! اگر هست، چگونه می‌توانیم شاکر و سپاسگزار این حضور رحمت‌آمیز باشیم؟

کلاس خوب، شکرانه این ردپاست.  
بیاییم ما نیز رنگ او بگیریم و ردپایی روشن از خویش در هستی به یادگار بگذاریم، که صبغه و رنگ خدا گرفتن دعوت بلیغ خداست.

چنین باد!

وقتی موسی، از طور بازگشت و غیبت چهل روزه‌اش، سامری را برانگیخته بود تا با گوساله‌ای ز زمین مردم را بفریبد، خشماگین و برافروخته از سامری پرسید: «چه کردی تا گوساله گویا گردد و اعجاب و انحراف قوم را سبب شود» و سامری پاسخ داد: «فقیضت قبضة من اثر الرسول ... (طه/۹۶)؛

مشتی خاک از «اثر» جبرئیل برداشتم و در دهان گوساله افکندم و گویایش کردم.»

اثر، جای پاست و آثار، جای پاهاست. مولانا می‌گوید:

زاد دانشمند آثار قلم  
زاد صوفی چیست آثار قدم  
همچو صیادی سوی اشکار شد  
گام آهو دید بر آثار شد  
(مثنوی معنوی، دفتر دوم)

هستی همه آثار خداست، جای پای خدا در جای‌جای هستی پیداست؛ ماه، ستاره، آفتاب، آسمان؛ گلی که می‌شکفت، نسیمی که می‌وزد، بارانی که می‌بارد و شگفتا که قرآن نیز بهار و شکفتن را «آثار» رحمت خدا معرفی می‌کند: فانظر الی «آثار» رحمة الله کیف یحی الارض بعد موتها؛ (روم/۵۰)، به جای پای رحمت خدا بنگرید، وقتی زمین مرده را حیات می‌بخشد (سرسبزی و طراوت بهاران جای فسردگی و رخوت خزان و زمستان را می‌گیرد).

اگر هستی هر لحظه تازه می‌شود، هر لحظه جا پای تازه‌ای از خدا بر صفحه فراخ هستی نهاده می‌شود تا حضور او را کم نکنیم، تا نقش روشن و سایه مهربانش را احساس کنیم و تا همه‌گاه و همه‌جا دریابیم که «او هست» و در این بودن همواره، ما نیز باشیم. ما نیز ردپایی از رحمت بر خاک بگذاریم و بگذریم.